

## تبیین انسجام محتوایی سوره لقمان با روش تحلیل محتوای کیفی

### زهرا صرفی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۱۱

DOI: 10.22051/tqh.2019.23709.2284

#### چکیده

تبیین انسجام محتوایی در سوره‌های قرآن کریم رهیافتی موثر در نفی شبهه خاورشناسان درباره پراکندگی و ناپیوستگی متن قرآن کریم است. این نوشتار تلاش دارد تا به بررسی انسجام محتوایی در آیات سوره لقمان و کشف مفاهیم محوری برای تبیین ارتباط میان آیات این سوره بپردازد. بر این اساس در چارچوب روش تحلیل محتوای کیفی و با استخراج و دسته‌بندی مفاهیم آیات روشن گردید که هر چند در این سوره به ظاهر از موضوعات متعدد و مختلفی سخن به میان آمده است اما محور اصلی مفاهیم این سوره "مدح حکمت و چگونگی حصول آن" است که شامل سه محور فرعی "قرآن کتاب حکیم و حکیم پرور"، "لقمان و شایستگی رسیدن به حکمت توحیدی"، و "اسباب حصول حکمت توحیدی" است. همچنین در این سوره دسته‌ای از مفاهیم مربوط به حکمت مانند: شکر، توحید، طاعت، هدایت، رحمت، فلاح، در برابر مفاهیم مربوط به لهو مانند کفر، شرک، جهل، ظلم، ضلال قرار می‌گیرد.

کلیدواژگان: لقمان، انسجام محتوایی، تحلیل محتوا، حکمت، لهو.

#### ۱- مقدمه

یکی از ویژگی‌های قرآن کریم تنوع در مفاهیم و موضوعات است. تنوع و تعدد موضوعات در بسیاری از سوره‌های قرآن، سبب طرح شبهه تشتت و پراکندگی آیات از ناحیه مستشرقان گردیده است و افرادی نظیر رژی بلاشر، تئودور نولدکه، ریچارد بل، آندره دوری، توماس کارلایل، مولر، ایگناس گلدزیهر (نک: علی الصغیر، ۱۴۲۰) و دیگران بر اساس همین ویژگی، شبهاتی در باب ناپیوستگی و گسیختگی متن قرآن و انکار الهی بودن آن مطرح کرده‌اند. اما از آنجا که قرآن کتابی حکیم و از جانب خداوند حکیم است، بی‌تردید بخش‌بندی آن به سوره‌های مختلف و آیات متعدد بر اساس حکمتی خاص انجام گرفته است. خداوند حکیم در قرآن حکیم (سوره نساء، آیه ۸۲) اختلاف نداشتن آیات قرآن را دلیلی بر حقانیت آن دانسته است: (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا). از این رو آن سوی کثرت و تنوع ظاهری مفاهیم و موضوعات در هر سوره می‌توان در پی تحلیل و تبیین حکیمانه

<sup>۱</sup> . استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء [sarfi@alzahra.ac.ir](mailto:sarfi@alzahra.ac.ir)

برای به هم پیوند دادن تمام آن موضوعات و مفاهیم به ظاهر پراکنده بود. البته ضرورت دارد تا برای دستیابی به این هدف به صورت روشمند و بر اساس مبانی محکم و صحیح عمل کرد. پژوهشگران مسلمان به شیوه‌های گوناگون نظیر کشف غرض سوره؛ تبیین ساختار هندسی سوره؛ کشف الگوی گفتمانی سوره در مقام نفی این شبهات بوده‌اند.

بررسی ساختار محتوایی سوره و کشف آن بر اساس روش تحلیل محتوای کیفی نیز یکی از روش‌های موثر برای تبیین انسجام محتوایی سوره‌های قرآن است. در تحقیق کیفی یافته‌ها با شیوه‌هایی غیر از روش‌های آماری یا هر گونه کمی کردن حاصل می‌گردد (استراوس و کوربین، ۱۳۸۷، ص ۱۷). روش تحلیل محتوای کیفی نیز از جمله روش‌های تحلیل کیفی است که به تفسیر متن می‌پردازد.

سوره لقمان با ۳۴ آیه یکی از سور مقطعه است که در آن موضوعات به ظاهر متنوع مطرح شده است (قاسمی، ۱۴۱۸، ج ۸، ص ۲۵؛ زحیلی، ۱۴۱۱، ج ۲۱، ص ۱۲۶). درباره سوره لقمان افزون بر آنچه در تفاسیر گوناگون آمده است مقالات متعددی نگاشته شده است، که هر یک از زاویه‌ای به به پژوهش در این سوره پرداخته است. مانند مقاله "بررسی مبانی مهارت‌های اجتماعی از دیدگاه لقمان حکیم" (مقدس، ۱۳۹۰)؛ مقاله "اسالیب التریب و التوجیه فی سورة لقمان" (محمد صالح و محمد اسماعیل؛ ۲۰۱۳)؛ مقاله "تحلیلی بر منشور تربیتی لقمان حکیم در قرآن کریم" (مولایی و میردامادی، ۱۳۹۵)؛ مقاله: "التناظرالنصی بین فاتحتی سوره لقمان و البقره" (خالدبادی، ۲۰۱۷). اما مقاله ای که عهده دار بررسی انسجام مفهومی در سوره لقمان باشد یافت نشد. البته درباره استفاده از روش تحلیل محتوا در تحلیل محتوای سوره‌های قرآن کریم برخی مقالات نظیر مقاله "ساختار نظام مند مفاهیم و گزاره های اخلاقی در سوره اسراء" (ستوده نیا، ۱۳۹۲) نوشته شده است، بر این اساس هدف اصلی این پژوهش آن است تا با بهره گیری از روش تحلیل محتوای کیفی به تبیین انسجام محتوایی سوره لقمان بپردازد.

#### ۱- روش تحلیل محتوای کیفی

تحلیل محتوای کیفی یکی از روش‌های تحقیق کیفی است که در تحلیل داده‌های متنی کاربرد فراوان دارد و در تفسیر ذهنی\_محتوایی داده‌های متنی از طریق فرآیندهای طبقه‌بندی نظام‌مند، کدبندی و تم سازی یا طراحی الگوهای شناخته شده به کار می‌رود (ایمان، ۱۳۹۰، ص ۱۸ و ۲۱). به بیان دیگر تحلیل محتوا فرایند نظام‌مندی است که به کمک آن می‌توان به شناسایی، طبقه بندی، تبیین، تفسیر و استنباط و استخراج مفاهیم آشکار و نهان متن پرداخت. زیرا به باور پژوهشگران در روش تحلیل محتوا پیش فرض آن است که با تحلیل پیام‌های زبانی می‌توان به کشف مفاهیم، اولویت‌ها، ادراک ها، شیوه‌های سازمان دهی و بینش دست یافت (ویلکینسن، ۲۰۰۳، ص ۶۸). پس این روش که به عنوان یک تفسیر بین دو قطب عینی و ذهنی قرار می‌گیرد، پژوهشگر را به سمت عناصر پنهانی موضوع هدایت می‌کند (باردن، ۱۹۷۷، ص ۹).

روش تحلیل محتوای کیفی روشی متن محور است پس با تحلیل واحدهای متن و بیان مضامین آن و استخراج مفاهیم و مقوله‌ها، سبب درک معنایی فراتر از آنچه در نگاه اول حاصل شده بود، می‌شود. در سایه این روش پژوهشگر می‌تواند بر اساس اهداف پژوهش به گویاسازی متن و بیان مضامین و دسته‌بندی موضوعی آنها و استخراج مفاهیم و مقوله‌ها بپردازد.

#### ۲- تبیین روش تحقیق

به منظور تبیین انسجام محتوایی سوره لقمان به روش تحلیل محتوای کیفی در گام نخست تمام آیات سوره لقمان در داخل جدول اکسل به تفکیک درج گردید، پس هر آیه به عنوان یک واحد معنایی لحاظ گردید. آن گاه در چارچوب تحلیل محتوای عرفی که یکی از رهیافت‌ها در زمینه تحلیل محتواست (نک: شی یه و شانون، ۲۰۰۵)، به رمزگذاری و سازمان دهی متن در قالب دسته‌بندی‌های کوچکتر ذیل سه ستون اصلی با عناوین: موضوعات فرعی، موضوع اصلی و جهتگیری اقدام گردید. این دسته‌بندی‌ها، الگوها یا مطالبی هستند که یا به گونه مستقیم از متن حاصل آمدند و یا پس از تحلیل متن حاصل شدند. مضامین فرعی در واقع موضوعات مطرح شده در متن را به تفکیک روشن می‌سازد. موضوع اصلی عنوانی کلی است که حاکی از مقصود اصلی هر آیه است. جهتگیری اصلی نیز کلی‌ترین عنوان هر آیه است که افزون بر خود آیه در استخراج آن سیاق آیات هم مورد توجه قرار گرفته است. از آنجا که هدف اصلی تبیین انسجام محتوایی سوره لقمان بود پس بر مبنای دسته‌بندی جهتگیری‌ها؛ آیات ذیل سه مقوله: «قرآن کتاب حکیم و حکیم پرور»؛ «لقمان و شایستگی رسیدن به حکمت توحیدی» و «اسباب حصول حکمت توحیدی» قرار گرفت. بخش‌هایی از جدول تحلیل محتوا با توجه به این سه مقوله به عنوان نمونه در اینجا آورده شده است.

آیه	مضامین فرعی	مضون اصلی	جهت‌گیری
أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)	محسنین همان مفلحین هدایت (تکوینی و تشریحی) از شئون ربوبیت محسنین رشد یافته با هدایت قرآن دارای ظرفیت بهره‌مندی از هدایت الهی	تطبیق محسنین رشد یافته با هدایت قرآن بر مفلحین	معرفی قرآن حکیم
وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳)	لقمان و نشر حکمت برای شکر نعمت حکمت نهی از شرک اولین پند پدرانه لقمان حکیم به فرزندش تطبیق شرک بر ظلم عظیم	شرک مصداق ظلم عظیم	تشابه حکمت های قرآن حکیم و لقمان حکیم
وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ كُوفُوا بِكَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱)	دعوت به تبعیت از ما انزل الله و مقابله مجادله گران با آن تبعیت از سنت نیاکان توجیه مجادله گران برای انکار دعوت به تبعیت از ما انزل الله تویخ اندیشه تبعیت از سنت نیاکان دعوت به تبعیت از سنت نیاکان همان دعوت شیطان به عذاب سعیر	تقابل تبعیت از ما انزل الله و تبعیت از سنت نیاکان	تبعیت از ما انزل الله زمینه ساز رسیدن به حکمت

در دسته بندی مطالب ذیل سه عنوان کلی فوق تکیه بر مضمون اصلی آیات و دسته بندی آنها بوده است. آنگاه به تبیین انسجام و پیوند میان آیات مربوط به هر مقوله و در ذیل عناوین فرعی پرداخته شد، به ویژه آیاتی که به نظر می‌رسید پیوند محتوایی و مضمونی آن با دیگر آیات نیاز به تبیین بیشتری دارد؛ در این تبیین‌ها افزون بر مضامین فرعی، گاه از سوره‌های دیگر قرآن، کتب مرجع و کتب تفسیری استفاده شده است. همچنین در ابتدای دو مقوله دوم و سوم ارتباط و پیوند آن با مقوله نخست تبیین گردید. از آنجایی که تقابل دو مفهوم حکمت و لهو در سوره لقمان موضوعیت دارد، لازم است تا قبل از ورود به مباحث اصلی، این دو مفهوم به اجمال تبیین گردد.

## ۲- تبیین دو واژه کلیدی متقابل "حکمت" و "لهو"

ماده «ح ک م» دارای یک اصل (ریشه) معنایی با معنای منع (بازداشتن) است. پس حکم حاکم مانع از ظلم و تخاصم است و حکمت امری است که از جهل باز می‌دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۹۱). این نکته از معانی اولیه حسی که برای این ماده در بسیاری از کتب لغت گزارش شده است نیز روشن می‌شود، زیرا حکمت در کاربرد حسی اولیه به معنی لجام و افسار و مانند آن به کار رفته است: «حکمت الدابة یعنی منعها بالحكمة (آن را به وسیله افسار بازداشتیم) و احکمتها (یعنی برای آن افسار قرار دادم)»؛ چون لجام مانع سرکشی حیوان می‌شود و آن را در دست سوار رام و مطیع می‌گرداند. پس به هر «امر بازدارنده» اطلاق شده است، و از آنجا که علوم و دانش‌ها و همچنین فضائل اخلاقی انسان را از بدی‌ها و کژی‌ها باز می‌دارد، این واژه بر آنها نیز اطلاق شده است. از این رو حکومت (حکم حاکم) و حکمت هر دو در اصل دارای مفهوم بازدارندگی است. اما از آنجا که حکمت بر وزن فعله، دلالت بر نوع دارد، پس حکمت نوعی خاص از بازدارندگی است که با توجه به کاربرد آن، بازدارندگی در جهت خیر و صلاح است و می‌توان آن را وجه تمایز حکمت و حکومت (حکم حاکم) دانست. بر این اساس باید گفت «حکم فراتر از حکمت است و هر حکمتی حکم است، ولی هر حکمی حکمت نیست» (عضیمه، ۱۳۸۰، ص ۲۱۹). معانی دیگری که برای حکمت بیان شده است، همگی به نوعی به همین اصل معنایی قابل ارجاع است. صاحب العین مرجع حکمت را عدل و علم و حلم گزارش کرده است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۶۶)، پس عدل از ظلم، علم از جهل و حلم از سَفَه باز می‌دارد. لازم به ذکر است ماده «ح ک م» در باب افعال به معنای اتقان و استحکام به کار رفته است (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۱۹۰۲).

لهو هر چیزی است که انسان را از روی هوی یا لذت مشغول خود سازد و از امر دیگری بازدارد (فراهیدی، ۱۴۰۹)، که آن امر، امر مهم و مقصود اوست (راغب، ۱۳۷۴). لهو در اصل معنا، رفع خستگی از نفس با چیزی است که مقتضی حکمت نیست (فیومی، ۱۴۱۴).

لعب، لغو، باطل (عبث)، قول زور از واژگان قرآنی نزدیک به مفهوم لهو است. وجه مشترک این واژگان، فقدان هدفمندی عقلانی و حکیمانه است. همچنین معنای مستفاد از این مفاهیم، بازداشتن از امر مهم، بازداشتن از یاد خدا، انصراف از حق، سوق دادن به گناه و فساد، سست کردن اراده و جزم، و برخی دیگر از کارکردهای منفی است (شرف الدین، ۱۳۹۳، ص ۱۱۲). در بسیاری از آیات و روایات لهو در برابر ذکر قرار گرفته است و فعلی قلبی است (راغب، ۱۳۷۴). از این رو همانطور که برخی منابع لغوی هم یادآور شده‌اند مفهوم غفلت در ماده لهو وجود دارد (ابن

منظور، ۱۴۱۴)، پس ارائه تعاریف مصداقی از لهو و تعریف آن به برخی آلات و ابزار یا برخی رفتارها \_ مانند غنا، سخنان پوچ \_ به سبب زمینه‌ساز بودن آنها برای حالت لهو (غفلت) است.

### ۳-۱ - قرآن کتاب حکیم و حکیم پرور

بعد از آیه اول که حروف مقطعه و از اسرار قرآن است و طبق نظر مشهور به اعجاز قرآن اشاره دارد، آیه دوم سوره لقمان (تلك آيات الكتاب الحكيم) را می‌توان در حکم نقطه ثقل این سوره دانست که سایر آیات و مفاهیم این سوره به نوعی با آن ارتباط می‌یابد. قرآن حکیم، کلام خداوند حکیم (التوبه: ۶) و تجلی ذات الهی است (الحديد: ۲)، از این رو صفات مختلف قرآن نیز تجلی صفات الهی است. صفت حکیم از مجموع ۹۷ بار در قرآن کریم، ۹۱ بار برای خداوند متعال به کار رفته است که همواره با صفت‌های دیگر به ویژه دو صفت عزیز و علیم همراه است، چنانکه در این سوره نیز در آیات ۹ و ۲۷ با وصف عزیز حکیم آمده است. حکیم بودن خداوند گاه به معنای مدبری است که افعال خود را در نهایت اتقان و با هدف متعالی انجام می‌دهد و گاه به معنای عالم است که در صورت اول از صفات فعل و در صورت دوم از صفات ذات است (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۸۷). این صفت پنج بار در مقام وصف قرآن آمده است (آل عمران: ۵۸، یونس: ۱، زخرف: ۴، لقمان: ۲، یس: ۲). در تفسیر آن دو قول اصلی ذکر کرده‌اند: نخست آنکه قرآن کتابی محکم و استوار است که هیچ باطل و تناقضی در آن راه ندارد؛ دوم آنکه قرآن کتابی موافق حکمت و مصلحت و بر طبق واقع و حقیقت است. اما از آنجا که حکمت قرآنی تجلی حکمت الهی است پس می‌توان گفت وصف حکیم به معنای آن است که آیات قرآن بیان بهترین علم و برترین عمل است.

وصف کتاب به «حکیم» دلالت دارد بر اینکه هیچ لهو و باطلی در آن راه ندارد، و توصیف آن به «هدی» و «رَحْمَةً» صفت حکیم بودن قرآن را تکمیل می‌کند، زیرا قرآن به سوی واقع و حق هدایت می‌کند، بلکه به حق و واقع می‌رساند، اما لهو و باطل انسان را از امر مقصود و مهم و از حق و واقع بازمی‌دارد.

لازمه وصف حکیم بودن قرآن، حکیم‌پرور بودن آن نیز هست، به ویژه آنکه فرموده است: (هدی و رحمه للمحسنين)، یعنی این قرآن حکیم مایه هدایت به سوی حکمت و منشا رحمت برای محسنین است. پس قرآن کریم هم در ذات و گوهر وجودی خود عین حکمت است و هم هدایتگر به سوی حکمت، و حکیم پرور است. از این رو به باور مفسران، هر انسانی که با قرآن کریم مانوس شود در اثر انس با آن از حکمت برخوردار می‌گردد و با روحی حکیم به اندازه خود، مظهر خدای حکیم خواهد شد پس می‌تواند روح حکمت را در جامعه احیاء کند (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۲۹۸). تا آنجا که این انسان حکیم پرورش یافته در مکتب قرآن توفیق می‌یابد که تحت هدایت مستقیم الهی واقع شود و به مقام فلاح دست یابد، از این رو در آیه پنجم می‌فرماید: (اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون).

طرح این نکته که قرآن مایه هدایت محسنین است ضرورت تنزیه قرآن از نسبت اضلال و مانند آن برای دیگران را پیش می‌کشد از این رو فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ)، در واقع از مطلب قبل عدول نمود تا بیان کند که بهره‌مندی از هدایت قرآن به اراده خود افراد بستگی دارد کسانی که مشتری لهو الحدیث هستند، خود را از هدایت قرآن حکیم محروم می‌کنند. بر این اساس ادامه آیات بر محور این دو گروه یعنی اهل حکمت و اهل لهو و مسایل مربوط به آن دو است. در این آیه در واقع «سبیل الله» تعبیری برای اشاره به قرآن است، همچنان که در آیه بیست و دوم هم «عروه الوثقی» تعبیری برای اشاره به وحی الهی به ویژه قرآن کریم است.

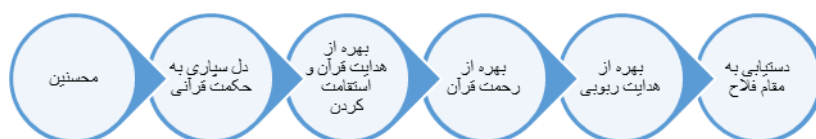
### ۳-۱-۱- محسنین، تابع حکمت قرآنی

طبق آیه سوم قرآن حکیم هدایت و رحمت برای محسنین است. محاسن در اعمال ضد مساوی است (ابن منظور، ج ۱۳، ص: ۱۱۶). محسن اسم فاعل از مصدر احسان است و محسن کسی است که عمل نیکو انجام می‌دهد (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۸۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۶۶). محسن مقابل مسیء است و مسیء از نظر معنایی با ظالم یکی است و قرآن کریم محسن را در برابر ظالم به کار برده است: (و من ذریتهما محسن و ظالم لنفسه مبین) (صافات: ۱۱۳)، محسن اهل حسنه و مسیء اهل سیئه است: (وان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها) (اسراء: ۷) و نیز می‌فرماید: (و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه) (نمل: ۴۴).

در آیه دوم سوره لقمان صریحا فرمود: (هدی و رحمه للمحسنین)، پس محسنین که با حسن اختیار خود در پی نیکی‌اند و عمل نیک انجام می‌دهند، کسانی‌اند که ظرفیت بهره‌مندی از قرآن حکیم را دارند، پس اگر به حکمت قرآنی دل سپارند، در پی آن از هدایت و رحمت قرآن کریم بهره می‌برند. پس محسنین در مرتبه دوم و پس از آنکه با حسن اختیار خود در پی خیر برآمدند، از حکمت و هدایت قرآن بهره‌مند شده‌اند. زیرا هدایت قرآن هدایتی اجباری نیست و بهره‌مندی از آن به اختیار انسان واگذار شده است (النساء: ۳). محسنین نه تنها دل به هدایت قرآن می‌سپارند، بلکه در این راه استقامت هم می‌ورزند: (و بُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ) (الاحقاف: ۱۳).

با توجه به آیه چهارم، محسنین در سایه هدایت قرآن، اهل اقامه نماز و پرداخت زکات و یقین به آخرت هستند؛ یقین به آخرت مستلزم یقین به توحید و نبوت نیز است و این هدایت‌یافتگی در حقیقت مقدمه‌ای برای بهره‌مندی ایشان از رحمت است. از نگاه برخی مفسران رحمت افاضه‌ای است که کمبودها را جبران و نیازها را مرتفع می‌سازد؛ زیرا قرآن دل انسان را با نور علم و یقین روشن و از تاریکی جهل و شک دور می‌سازد، و فضایل را جایگزین رذایل می‌کند، پس مایه رحمت است زیرا صحت و استقامت اصلی و فطری انسان را به وی باز می‌گرداند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۳، ص ۱۸۳).

آنگاه محسنین پس از بهره‌مندی از هدایت و رحمت قرآن، شایسته برخورداری از مراتب بالاتر هدایت می‌گردند که در آیاتی نظیر (وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) (العنکبوت: ۶۹)؛ (ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا) (انفال: ۲۹)؛ (ومن یتق الله يجعل له مخرجا) (الطلاق: ۲) به آن اشاره شده است. به نظر می‌رسد که به همین جهت است که در آیه پنجم پس از اشاره آیه قبل به دل‌سپردن محسنین به هدایت قرآن و اشاره به ویژگی ایشان در این مسیر می‌فرماید: (اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون) که بیانگر آن است که محسنین به جهت حسن عملکرد به مراتب بالاتر هدایت راه می‌یابند و تحت هدایت پروردگارشان قرار می‌گیرند تا در نهایت به فلاح و رستگاری دست یابند.



در ادامه آیات، محسنین را با عبارتی دیگر که مکمل توصیف‌های قبلی است، توصیف می‌کند: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) (لقمان: ۸)، بر اساس این آیه حسن فاعلی توأم با حسن فعلی یعنی ایمان در کنار عمل صالح عامل فلاح محسنین است و پاداش ایشان نیز خلود در جنات نعیم است.

آیه بیست و دوم نیز به صراحت از این گروه یاد کرده است: (وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ). محسن در این آیه با توجه به تعریف آن در آیات پیشین، همان محسنی است که تحت هدایت قرآن قرار گرفته است پس گویا به عروه الوثقی چنگ زده است. عبارت (من یسلم وجهه الی الله) نشان از حسن اختیار این گروه برای تسلیم در برابر خداوند حکیم و کلام حکیمانه او یعنی قرآن کریم دارد. نتیجه این دل‌سپردن بهره‌مندی از هدایت و رحمت قرآن و اقامه نماز و ایتاء زکات و یقین به آخرت است که تعریف محسن در آیه چهارم است. پس چنین فردی به "عروه الوثقی" چنگ زده است. به باور مفسران عروه الوثقی به معنای دست‌آویز محکمی است که قابل جدا شدن نیست و این جمله - دست‌آویز محکم - استعاره تمثیلی، از نجات و رستگاری است. جمله (وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)، در مقام تعلیل جمله (فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى) است، پس بدان جهت به چنین دست‌آویزی چنگ زده است که منتهی به خدایی است که وعده چنین نجات و فلاحی را داده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۲۳۰). به عبارت دیگر چون بازگشت همه چیز به سوی خداست تسلیم در برابر خداوند، چنگ زدن به عروه الوثقی است.

### ۳-۱-۲- ظالمین، مشتریان لهوالحدیث

در آیه ششم «مَنْ يَشْتَرِ لَهْوَ الْحَدِيثِ» در تقابل با محسنین قرار گرفته‌اند: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ). یادکرد از مشتریان لهوالحدیث برای اشاره به این نکته است که محروم بودن ایشان از هدایت و رحمت قرآنی بلکه ابتلای ایشان به ضلالت و نقت به خواست خودشان است که در پی لهوالحدیث هستند و نه تنها خود را از احسن الحدیث (زمر: ۲۳) محروم می‌کنند، بلکه دیگران را نیز از آن باز می‌دارند و آن را به سخره می‌گیرند.

لفظ اشترا در معاوضه مطلق به کار می‌رود و اشترا هم بر بذل اموال و هم بر بذل قوا و استعداد و عمر صادق است (سلطان علی‌شاه، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۲۲۶). اضافه لهو به حدیث به تقدیر «من» بیانیه - اللهو من الحدیث - و برای تبیین است. لهو الحدیث هرچیزی است که انسان را از حق بازدارد، حقی که در آیه از آن به «سبیل الله» تعبیر شده است. پس "مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ" کسی است که در پی باطل می‌رود تا از راه خدا باز دارد. همانطور که برخی مفسران یادآور شده‌اند قرآن کریم و عترت دو ظهور صراط مستقیم‌اند و سبیل الهی مسیرهایی‌اند که از جهات گوناگون به صراط مستقیم متصلند (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۴-۲۱۶). بر این اساس «اشترای لهوالحدیث» برای «اضلال عن سبیل الله» به معنای آن است که این گروه می‌خواهند تا به کمک ترویج لهوالحدیث مردم را از روی آوردن به آموزه‌های حکیمانه قرآن بازدارند و این رویکرد ایشان را به جهل (بغیر علم) و سپس به سخریه سبیل الله (ویتخذها هزوا) سوق می‌دهد. بر همین اساس عذابی خوارکننده در انتظار ایشان است: (اولئك لهم عذاب مهين). آیات مختلفی در این سوره در ارتباط با این گروه آمده است، که جدول ذیل آیات مربوط و مضامین استنباطی مربوط را نشان می‌دهد.

طبق آیه هفتم از ویژگی‌های دیگر مشتریان لهوالحدیث برخوردارند مستکبران ایشان، هنگام تلاوت آیات الهی بر ایشان است رفتار ایشان بسان کسی است که گویی آن را نشنیده یا گویی مبتلای به سنگینی گوش است، از این آیات روی

برمی گردانند و آن را نشنیده می گیرند تا توهین و تحقیر کنند و بی ارزش جلوه دهند، پس رویکرد ایشان در مواجهه با آیات الهی رویکرد کسی است که هدایت را نمی خواهد و حکایت کسی است که خود را به خواب زده است. زیرا روحیه استکباری ایشان مانع از آن است که در برابر حق حتی به اندازه شنیدن کلام حق تسلیم شوند: (وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَكُنَّ مُسْتَكْبِرِينَ كَانُوا يَسْمَعُهَا كَانًا فِي أذُنِهِمْ وَ قَرَأَ قَبْرَهُ بِعَذَابِ أَلِيمٍ)، پس شایسته بشارت به عذاب الیم هستند.

در آیه هشتم در تقابل با آیه قبل، محسنین را به خلود در جنات نعیم بشارت می دهد و در آیه نهم می افزاید: (وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). این عبارت تأکیدی بر حقانیت وعده های الهی است که ضامن اجرای آنها عزت و حکمت خداوند متعال است. این عزت و حکمت در مخلوقات مختلفی که آیه دهم از آنها یاد می کند ظهور یافته است و به نوعی تحدی در آفرینش و بلکه تدبیر آن است. شاید وجه اکتفاء به (هَذَا خَلَقَ اللَّهُ) یعنی اشاره به خالقیت الله و عدم اشاره به ربوبیت و تدبیر الهی در آیه یازدهم آن باشد که بیان کند در چنین آفرینش شگفت و نیازمند افاضه دائم، هرگز خلقت از تدبیر قابل انفکاک نیست. از آنجا که استکبار مشتریان لهوالحدیث در برابر قرآن حکیم و دل سپردن ایشان به لهو در واقع مظهر استکبار در برابر خداوند متعال و بندگی غیر خدا و شرک به اوست؛ از این رو در همین آیه مشرکان را خطاب قرار می دهد که: (فَأَرْوِنِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ) آن معبودهای دیگر چه آفریده اند تا شایسته شراکت با الله و معبود واقع شدن باشند؟ پس می افزاید: (بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)، بل برای اضراب و استدراک است یعنی غیرالله منشا هیچ اثری نیست، بلکه ظالمان یعنی همان مشرکان ایشان را عبادت می کنند و شریک خداوند متعال قرار می دهند چون در گمراهی آشکار هستند. بر اساس آنچه گفته شد؛ مشتریان لهوالحدیث، مستکبر، مشرک، ظالم و ضال هستند و همه اینها ناشی از سوء اختیار و سوء عملکرد ایشان است.



### ۲-۳- لقمان و شایستگی رسیدن به حکمت توحیدی

دومین مقوله یا دسته آیات درباره اعطای حکمت به لقمان است. طبق آیه دوازدهم در برابر رویکرد جاهلانه مشتریان لهوالحدیث، لقمان نمونه فردی است که ظرفیت و شایستگی دریافت موهبت حکمت از خداوند متعال را در خود ایجاد کرد: (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ). ویژگی بارز لقمان حکیم که او را شایسته دریافت حکمت کرد از نگاه روایات تفکر است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۴۸۴). این مولفه یعنی تفکر، همان چیزی است که در آیات پیشین، خداوند متعال با بیان برخی نشانه های توحید و قدرت و حکمت خود، آن را خواسته است و در آیات بعد هم به آن تشویق کرده است، زیرا تفکر در نظام آفرینش زمینه ساز معرفت توحیدی و نفی شرک است. درک چنین معرفتی دروازه ورود به حکمت است. به باور مفسران حکمت مبتنی بر آراء و اندیشه های صحیح و نیز معرفت وظیفه است که پس از تشخیص آن را بکار بندد و دارای مراتب بی شمار است مرتبه ای به طور موهبت و از شئون نبوت و از الهامات غیبی استمداد می جوید و مرتبه اکتسابی آن از لوازم ایمان و تقوی است (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۰۰).



جمله (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ) در آیه دوازدهم عطف بر جمله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ است، در واقع پس از اشاره به برخی از اصول نعمت‌های الهی بر انسان، به لزوم شکر نعمت‌ها اشاره نمود و شکر نعمت را حکمت دانست. زیرا «حکمت عبارت است از دقت نظر در قوه علامه و نظری، اتقان صنع در قوه عماله و عملی؛ و شکر عبارت است از ملاحظه نعمت دادن منعم در نعمت، ملاحظه حق منعم در انعام، که مستلزم تعظیم منعم و صرف نعمت است در جایی که به خاطر آن خلق شده است. این ملاحظه جز دقت نظر نیست و آن تعظیم و صرف نعمت جز اتقان صنع قلبی و بدنی نیست» (سلطان علی شاه، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۲۲۷).

تفسیر حکمت موهبتی به لقمان، به (ان اشکر لله)، تأکیدی بر پیوند این دو مفهوم است. «شکر خداوند جزو دستورهای عام است که امتثال آن بر همه واجب است. فریضه بودن شکر را عقل برهانی می‌فهمد، زیرا از نظر عقل، شکر منعم و کسی که به ما نعمت داده لازم است و دلیل نقلی نیز آن را تأیید می‌کند.» (جوادی آملی، ج ۷، ص ۵۶۸). تا آنجا که در آغاز کتب کلام گفته‌اند علت وجوب شناختن خدا، وجوب شکر منعم است (شعرانی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۰۳۰).

حقیقت شکر، اظهار نعمت است، همان طور که کفر، پنهان کردن نعمت و سرپوش نهادن روی آن است. اظهار نعمت به معنای آن است که نعمت در جای خود یعنی جایی که منعم در نظر داشته است استعمال شود و منعم بر آن نعمت حمد و ثنا شود و در قلب از یاد نرود. معلوم است که هیچ موجودی نیست که نعمتی از نعمت‌های باری تعالی نباشد و او هیچ نعمتی را خلق نکرده جز آنکه در راه بندگیش استعمال شود. پس شکر مطلق خدای تعالی، همانا یاد او بدون نسیان و اطاعت او بدون عصیان است: (وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ) (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۳۸). تفسیر شکر به اطاعت و پیوند این دو مفهوم با یکدیگر و قرار دادن آن در برابر شرک در آیه چهاردهم: (أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لَوْلَا دَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ \* وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا) به روشنی دیده می‌شود. پس اگر انسان دانست که باید شاکر خدای متعال باشد و قوای او در مقام شکر خدای متعال قرار گرفت، حکیم است. وقتی انسان نعمت را نبیند پیوسته شاکی و طلبکار است و از خداوند متعال دور می‌شود. اما توجه به نعمت توام با یاد منعم مبدا پیدایش محبت خدای متعال هم هست: (يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ) (مائده: ۵۴). پس نباید انسان از نعمت‌ها بی‌پایان پروردگارش غافل شود: (وَ إِنْ تَعَدَّوْا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا) (ابراهیم: ۳۴)؛ (وَ اسْبَغْ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً) (لقمان: ۲۰)؛ البته باید توجه به نعمت با توجه به منعم حقیقی همراه باشد. وقتی انسان احسان خدا را دید، عبد خدا می‌شود، عبودیت اوج قله کمال انسان و غایت شکر است؛ پس حقیقت توحید به شکر محقق می‌شود. (بل الله فاعبد و کن من الشاکرین) (زمر: ۶۶).

در قرآن کریم، هم از معارف عقلی و هم معارف اخلاقی و هم معارف فقهی، از جهت محکم و متقن بودن آنها، به حکمت یاد شده است، از این رو در سوره اسراء فرموده است: (لا تجعل مع الله إلهاً آخر... ذلك مما أوحى إليك ربك من الحكمة ولا تجعل مع الله إلهاً آخر) (اسراء: ۲۲ - ۳۹). آغاز و انجام این آیه و بلکه محو اصلی آن توحید است. پس، توحید اساس حکمت و بلکه خود حکمت است. بر همین اساس بعد از بیان اعطای حکمت به لقمان و تفسیر آن به شکر در آیه دوازدهم؛ از آنجا که شکر خداوند بدون معرفت او میسر نیست، طبق آیه سیزدهم اولین کلام حکیمانه لقمان حکیم توصیه‌ی پدرانه‌ی فرزندش به توحید است: (وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ). افزون بر آنکه خداوند متعال در داستان حضرت یوسف، توحید و نفی شریک از خود را، شکر نامیده است: (مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ) (یوسف: ۳۸).



به همان نسبت که در این آیات حکمت و شکر و توحید پیوند می‌یابد، لهو و کفر و شرک و ظلم پیوند می‌یابد. در اینکه خدا کمال محض و بی نیاز مطلق و محمود بالذات است، شکی نیست و در حق او انتفاع و ضرر متصور نیست، نه از کفر متضرر و نه از ایمان بهره‌مند می‌شود، پس محال است چیزی از جانب مخلوقش عائد او گردد: (مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ). انسان شاکر که نعمت‌ها را در همان مسیر آفرینش آنها به کار گیرد، با این شکر که خود نعمتی از جانب پروردگار است نعمتی دیگر نصیب او می‌گردد و رتبه‌ی وجودی او ارتقاء می‌یابد: (لَنْ يَشْكُرْتُمْ أَزِيدَنَّكُمْ) (ابراهیم: ۷). پس شکر نعمت برای آن است که خود انسان رشد کند. بر این اساس باید گفت از آنجا که هر تکلیف شرعی مصداق نعمت و اجرای آن شکر نعمت است، پس مایه رشد انسان است. نتیجه آنکه حقیقت همه طاعت‌ها همان شکر و حقیقت همه معصیت‌ها همان کفر است. پس می‌توان گفت "من یشکر" اشاره به محسنین و من یکفر اشاره به مشتریان لهو الحدیث دارد، که اولی نعمت‌ها و سرمایه‌ها و استعدادها را مطابق امر ولی نعمت به کار می‌برد، پس شکر نعمت به جای می‌آورد و دومی آنها را در خلاف رضای ولی نعمت به کار می‌گیرد و کفران نعمت می‌کند. اولی در سایه شکر نعمت رشد می‌یابد و دومی در سایه کفر نعمت سقوط می‌کند.

### ۳-۲-۲- هم‌هنگی آموزه‌های لقمان حکیم با آموزه‌های قرآن حکیم

در آیات ۱۳ تا ۱۹ این سوره، لقمان در مقام انسانی حکیم به فرزندش حکمت می‌آموزد. اعطای موهبت حکمت به لقمان در سایه تفکر او در خلقت می‌تواند اشاره‌ای باشد به سنتی الهی در اینکه هر انسان که با حسن اختیار در پی حکمت برآید و آن را بجوید، خداوند متعال او را بهره‌مند می‌سازد. زیرا هم در آیات پیشین و هم در آیات بعدی به اسباب حصول حکمت برای انسان اشاره شده است. به هر روی حکمت لقمانی کاملاً منطبق بر حکمت قرآنی و موافق آن است و این مطلب حاکی از وحدت مصدر و منشا آن دو است.

آموزه‌های حکمی لقمان را می‌توان در چند محور گزارش کرد، که نخستین آن توحید است. اصل تشکر از الله یعنی توحید، نخستین سفارش لقمان به فرزندش است: (لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم)، الله منشا ابدی و ازلی تمام نعمت‌ها و فیوضات است و توحید با اطاعت محض از او امر الهی (اعتقاد و اخلاق و عمل) تجلی می‌یابد.

اصل تشکر از واسطه‌های فیض الهی به طور خاص مادر و پدر، دومین سفارش لقمان به فرزندش است که البته به نوعی مندرج در اصل اول است. در سایه توحید و با درک لاموثر فی الوجود الا الله باید در برابر اسباب مادی که واسطه فیض الهی به انسان است قدرشناس بود و مهمترین این اسباب مادی که واسطه فیض وجودی‌اند مادر و پدر هستند، پس باور به اینکه منشا تمام نعمت‌ها و فیوضات خداوند است پس شکر مخصوص اوست، تعارضی با این نکته که باید در برابر واسطه‌های فیض هم شکر گزار باشیم ندارد. در این آیات شکر با اطاعت پیوند یافته است، پس اطاعت امر پدر و مادر مادامی که امر و خواسته این واسطه‌ها با امر الهی در تعارض نباشد معنی‌دار است و در صورت تعارض، بی‌تردید امر الهی

همواره اولویت دارد و انسان نمی‌تواند برای شکرگزاری از واسطه فیض، منبع و منشا اصلی فیض را نادیده بگیرد و امر الهی را فروگذارد.

تذکر معاد سومین سفارش مهم لقمان به فرزندش است. معاد میعادگاهی برای ملاقات با پروردگار نعمت‌بخش، و دریافت ثواب و عقاب در برابر شکر و کفر است و بر اصل بقاء و بازتاب عمل استوار است. سفارش به مهمترین معروف فردی و مهمترین معروف اجتماعی از دیگر آموزه‌های حکمی لقمان به فرزندش است. نماز صورت عملی تشکر از خداوند است و اقامه نماز انسان را با تمام فضایل پیوند می‌دهد و از تمام رذایل باز می‌دارد و به خودسازی و رشد و کمال فرد می‌انجامد. اقامه امر به معروف و نهی از منکر نیز لزوم انجام وظیفه هر انسان در قبال رشد و تعالی جامعه انسانی و دیگر انسان‌ها به سوی کمال است و حاکی از تعهد انسان نسبت به دیگر بندگان است. چون انجام این وظیفه محتمل آسیب است دستور به صبر داده است. همچنین برای ایجاد توفیق در فریضه امر به معروف و نهی از منکر در آیه هجدهم از دو خصلت اخلاقی منفی نهی کرده است و در آیه نوزدهم به دو خصلت اخلاقی مثبت توصیه کرده است.

### ۳-۳- اسباب حصول حکمت توحیدی

بعد از بیان اعطای موهبت حکمت به لقمان ممکن است ابهام یا شبهه پیش آید که لقمان به واسطه حکمت موهبتی رشد یافت، تکلیف دیگران که از دریافت چنین حکمتی محرومند، چیست؟ بر این اساس باید گفت جمله «الْمُ تَرَوْا» در آیه بیستم (الْمُ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) در واقع دفع دخل مقدر است و بیان می‌کند که اسباب حصول حکمت به همه داده شده است. این اسلوب در آیات ۲۹ و ۳۱ نیز تکرار شده است. این سه آیه پیوند وثیقی بین آیات بیستم تا سی و دوم ایجاد می‌کند. نکته قابل توجه در این آیات خروج استفهام از دلالت اصلی خودش برای دلالت بر معانی دیگر است. هدف از استفهام در این آیات تشویق آنکه ندیده، به دیدن است و سرزنش و ملامت آنکه دیده، به اینکه چرا به مقتضای دلالت آنچه دیده است عمل نکرده است. همچنین رؤیت و دیدن در این آیات به معنای علم و دانستن است و وجه تعبیر از علم به رؤیت در این آیات برای آن است که بفهماند مطلب آن قدر روشن است که می‌توان آگاهی از آن را دیدن خواند.

### ۳-۳-۱- تفکر در نظام آفرینش

آیات قرآن به توحیدی دعوت می‌کند که آیات تکوینی از جمله آسمان‌های افراشته، زمین گسترده، آفتاب و ماه مسخر، و سایر عجایبی که خدا در تدبیر آسمان‌ها و زمین بکار برده: (خلق السموات بغير عمد ترونها و القی فی الارض رواسی... فانبتنا فیها من کل زوج کریم) (آیه ۱۰) همه بر آن دلالت دارند. از آنجا که از نگاه قرآن بصیرت، معرفت و حکمت اکتسابی است چنان که این نکته از نحوه توییح ستمگران در آیات مختلف قرآن از جمله آیه (حج: ۴۶) و نیز تعبیری نظیر «اولی الأبصار» حاصل می‌شود؛ پس روشن است که تفکر در آیات الهی، انسان را به معرفت الله و توحید می‌رساند.

تسخیر ماه و خورشید و جریان منظم شب و روز و شگفتی‌های این چهار پدیده (آیه ۲۰) روشن می‌سازد که نظم و حرکت آنها به فرمان آفریننده آنها و حاکی از وحدت و قدرت خالق مدبر است به طوری که هیچ یک قادر به تخلف نیست (الم تر ان الله یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و سخر الشمس و القمر کل یجری الی اجل مسمی) (آیه ۲۹). دریا هم آفریده‌ای از آفریده‌های خداست که با اندیشیدن در اسرار بی نهایت آن می‌توان به قدرت

لا يزال الهی در پس اسرار خلقت آن پی برد: (الم تروا ان الفلك تجرى في البحر بنعمه الله ليریکم من آیاته) (آیه ۳۱). وجه این همه تاکید در آیات مختلف قرآن بر اصل تسخیر و نیز توجه به نعمت‌های مختلف الهی برای آن است که در سایه تفکر در این نظام برای انسان روشن می‌گردد که (أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً) (بقره: ۱۶۵) و اینکه همه نعمت‌ها و فیوضات از ناحیه الله است و تنها او خالق و مدبر و رب همگان است. چنین جهان‌بینی‌ای انسان را به معرفت منعم حقیقی رهنمون می‌سازد. خداوندی که او را اشرف مخلوقات قرار داد و همه مخلوقات را جهت بقاء و انتفاع او آفرید. پس درمی‌یابد که نباید مقصود از آفرینش انسان تعمیر و آبادانی این دار فانی باشد و گرنه او نیز به خاطر غیر خودش موجود می‌شد. پس بر خود لازم می‌داند تا در راه کسب کمال بکوشد و سرمایه عظیم عمر را صرف لهو و لعب نسازد و حکمت جز این نیست. در واقع تفکر در نعمت‌ها انسان را به توحید خالقیت و ربوبیت می‌رساند و حکمت، درک چنین حقیقتی است و این نوع از حکمت را می‌توان اکتسابی دانست.

انسان پس از درک چنین معرفتی نیاز به این دارد که وظیفه خود را در برابر خدای یکتا و نعمت‌های بی‌پایان او بداند و این بیان وظیفه، همان است که ادیان و کتب آسمانی برای بشر به ارمغان آورده است و این همان حکمتی است که خداوند به لقمان عطا کرد و نیز به انبیا پیش آموخت تا به مردم بیاموزند و نیز ثمره بهره‌مندی از هدایت و رحمت آیات قرآن حکیم است.

### ۳-۲-۳- تبعیت از ما انزل الله

از آنجا که تفکر در نظام آفرینش و نیز نعمت‌های بی‌شمار ظاهری و باطنی انسان را از مجادله‌های جاهلانه درباره خداوند متعال و نیز امر معاد بازمی‌دارد و او را در مسیر هدایت قرار می‌دهد؛ اگر انسان فکر و اندیشه نکند و زمینه کسب حکمت را در خود فراهم نسازد، تقصیر از جانب خودش است، بر این اساس مستحق توبیخ است. با این وجود مجادله گران با تعطیل کردن عقل و بر اساس منطقی سست و ضعیف، تبعیت کورکورانه از سنت نیاکان را بهانه‌ای برای انکار دعوت حق و آیات الهی قرار می‌دهند. از این رو در آیه بیست و یکم می‌فرماید: (و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا عليه آباءنا) و ایشان را مورد توبیخ قرار می‌دهد: (اولو کان الشيطان يدعوهم الى عذاب السعير).

در این آیه پاسخ مجادله‌گران به دعوت به تبعیت از ما انزل الله که مصداق بارز آن آیات حکیمانه قرآن کریم است را تبعیت از سنت نیاکان بیان می‌کند و سپس به توبیخ اندیشه تبعیت از سنت نیاکان می‌پردازد.

پس تبعیت از ما انزل الله سببی محکم برای دستیابی انسان به حکمت توحیدی و نجات از لهو است، از این رو در آیه بیست و دوم می‌فرماید: (وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)، طبق این آیه تبعیت از وحی الهی به تمسک به عروه الوثقی تطبیق یافته است و دو شرط ایمان و احسان برای آن ذکر شده است، که تاییدی بر تفسیر بیان شده برای آیات چهارم و ششم است.

در آیه بیست و سوم خداوند متعال رسول گرامیش را دلدار می‌دهد: (وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ ... إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ)؛ تا اندوه بر او چیره نشود، زیرا سرانجام روزی به سوی خدا بر می‌گردند، و خداوند متعال ایشان را به حقیقت اعمالشان و آثار سوء آن که همان آتش است، آگاه می‌سازد، پس در آیه بیست و چهارم به ایشان وعده عذاب داده می‌شود: (نمتعهم قليلا ثم نضطرهم الى عذاب غليظ). در حقیقت این گروه لجوج نه خود دانشی دارند، و نه به دنبال راهنما و رهبری هستند، و نه از وحی الهی استمداد می‌جویند: (و من الناس من يجادل في الله بغير علم ولا هدى و

لا کتاب منیر)، و چون راه هدایت در این سه امر منحصر است لذا با ترک آنها به وادی گمراهی و وادی شیاطین کشیده شده‌اند.

### ۳-۳-۳- توجه به دلالتِ اعتراف به توحید الوهیت

خداوند متعال در دنیا حجت را بر مجادله‌گران و منکران آیات الهی تمام خواهد کرد تا در آن دنیا نتوانند مدعی شوند که حق بر ایشان آشکار نبوده است و هدایت نشده‌اند. بر این اساس در آیه بیست و پنجم روشن می‌سازد که اعتراف مشرکین به توحید الوهیت مستلزم اعتراف به توحید ربوبیت است؛ پس می‌فرماید: (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ)؛ اگر از مشرکان درباره آفریدگار جهان پرسشی شود اضطراب را یا اختیارا جواب یکسانی خواهند داد: الله. و آنها خلقت آسمان‌ها و زمین را نمی‌توانند به غیر خدا منسوب کنند زیرا این حقیقت بزرگتر از آن است که کتمان گردد. پس باید خداوند متعال را به خاطر این اعتراف ایشان سپاس گفت: (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ) اما اکثر این مشرکان به لوازم اعتراف خود توجه ندارند: (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ). به باور مفسران «لا يعلمون» در این جا به معنای نادانی از روی قصور نیست، زیرا این گونه نادانی مورد تویخ هم نیست، پس این اکثریت جهالت‌شان از روی تقصیر است (صادقی‌تهرانی، ۱۴۳۲، ج ۴، ص ۱۹۱). مشرکین این مطلب را می‌دانند اما علم ایشان با اوهام و ظنون آغشته شده است و با جهل و ضلالت آمیخته شده است پس این آگاهی آنان را به خداوند رهنمون نمی‌شود. مشرکین در غایت جهل قرار دارند زیرا در حالی که به چیزی اعتراف می‌کنند، بر خلاف آن عمل می‌کنند. اکثر مشرکین نمی‌دانند حمد مخصوص کیست و موضع شکر کجاست، پس به رغم تکذیب پیامبر، اعتراف به چیزی دارند که موجب تصدیق اوست. زیرا حداقل به حکم فطرت توحیدی خود اعتراف دارند که جهان هستی مخلوق اوست (آیه ۲۶)، پس خداوند عزیز و حکیمی که آفرینش او پیوسته و بی‌نهایت است (آیه ۲۷)، و حکمت و عزت او اقتضاء می‌کند که آفرینش او دارای هدفی حکیمانه باشد، پس خلق و بعث تمام انسان‌ها برای او به سادگی خلق و بعث یک نفر است و بر همه چیز آگاه است (آیه ۲۸)، خالقی که بی‌نیاز از مخلوق خود است، در حالی که مخلوقاتش نیاز دائم به افاضه وجودی او دارند و کسی جز او قادر بر تدبیر و ربوبیت آنها نیست و اگر لحظه‌ای افاضه فیض الهی قطع گردد، از میان می‌روند؛ پس امکان ندارد بتوان خالقیت جهان را منفک از ربوبیت آن تصور کرد و با این بهانه به عبودیت غیر او پرداخت. بر این اساس در آیه بیست و نهم به جریان منظم و پیوسته‌ی شب و روز و تسخیر ماه و خورشید اشاره دارد که شاهی محکم بر حاکمیت تدبیر الهی در جهان هستی است. آن گاه و بعد از آنکه در آیات قبل بر بروز و ظهور توحید افعالی تاکید می‌کند، در آیه سی‌ام می‌فرماید: (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ). «حق» به معنای «ثابت» از جهت وجود، و ثبوت است و «باطل» در برابر آن به معنای چیز غیرثابتی است که ثبوت و وجود ندارد و از تعبیر آیه استفاده‌ی انحصار می‌شود، یعنی حق فقط خداست و معبودان غیر از او همه باطل‌اند. به عبارت دیگر «حق» به وجود حقیقی و پایدار و غیرمشروط یعنی الله اشاره دارد، در حالی که بقیه‌ی موجودات در هستی خود وابسته و نیازمند او هستند. پس هیچ موجودی غیر از الله شانیت ندارد که معبود واقع شود.

### ۳-۳-۴- انقطاع از اسباب مادی و ظهور فطرت توحیدی

هر انسانی مفلوج به فطرت توحیدی است، هر چند که زیر حجاب غفلت و معصیت محجوب شود و بی‌اثر گردد؛ بر این اساس در برخی شرایط مجدداً احیاء می‌گردد. پس فطرت توحیدی مشرکان با قرارگیری در شرایط انقطاع از اسباب

مادی ظهور می‌یابد، از این رو بعد از آنکه در آیه سی و یکم به آیات الهی در دریا اشاره می‌کند، در آیه سی و دوم می‌فرماید: (وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلُلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ). اینکه فطرت انسان، او را وادار می‌سازد که هنگام درماندگی و قطع امید از اسباب مادی به خداوند متعال متوسل شود و به او وعده شکر و اطاعت دهد، خود یکی از دلیل‌های توحید است، زیرا به فطرت خود احساس می‌کند که تنها موجودی که قادر به نجات اوست، خدای سبحان است. خداوندی که تمام امور وی را از همان روزی که به وجود آمده، تدبیر و اداره کرده است و تدبیر هر سبب و وسیله دیگری هم به دست اوست، در حالی که که تا کنون در مقابل چنین پروردگاری عصیان کرده است و استحقاق نجات را ندارد، پس برای کسب چنین استحقاقی و نیز استجاب دعا، با خدای خود عهد می‌بندد که در صورت نجات، اهل شکر و اطاعتش گردد. گو اینکه بعد از آنکه نجات یافت، باز هم فطرت خود را فراموش کرده و عهد خود را می‌شکند و لذا در ادامه همین آیه می‌فرماید: (فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ).

۳-۳-۵- توجه به صفات الهی به ویژه صفت ربوبیت

محور و اساس حکمت درک توحید است و آیات بخش پایانی سوره یعنی آیات ۲۰ تا ۳۴ به طور ویژه به تبیین معارف توحیدی پرداخته است. آموزه توحید ربوبی نیز مهمترین محور این معارف است. اگر انسان توجه داشته باشد که عبد و مملوک خداوند متعال، و غوطه‌ور در نعمت‌های اوست؛ آنگاه درک رابطه مملوکی و مالکیت و رابطه عبودیت و مولویت با کفران در برابر مالک و مولا و نادیده گرفتن نعمت‌های او سازگار نخواهد بود؛ پس چنین درکی مانع از کفر خواهد شد و انسان را از گرایش به لهو و باطل در دنیای مادی محفوف با اسباب و علل مادی فراوان محیط بر انسان بازمی‌دارد.

در این آیات مجموعه‌ای از اسماء الحسنی یا صفات خداوند بیان شده است: غنی، حمید، عزیز، حکیم، سمیع، بصیر، خبیر، حق، علی و کبیر. افزون بر آنکه در این آیات از خالقیت، مالکیت مطلقه، علم بی انتها، قدرت نامتناهی او سخن گفته شده است. همچنین در آیه ۳۰ به صفت حق به معنای ثابت در وجود اشاره شده است که به طور انحصاری به خداوند متعال اختصاص دارد و اینکه دیگر صفات الهی مانند قدرت و علم و نیز نشانه‌ها و دلایلی که در آیات قبل بیان شد، همگی دلیل بر آن است که خدا حق و پایدار است و معبودان دیگر که مشرکان می‌پرستند، باطل و وابسته و نیازمند اویند، پس هرچه ارتباط موجودات با خدا بیش تر گردد، حقایق تری کسب می‌کنند.

بیان صفت رب برای الله در آیه ۳۳ و نیز توجه به صفاتی که ذیل ربوبیت الله بر بندگاش قرار می‌گیرد و شامل تمام صفات مربوط به ایجاد، امداد، تکلیف، حساب، جزا، موت، بعث بندگان و همه دگرگونی‌ها در ذات و صفات ایشان است، اشاره دارد به آن که حق ربوبیت الهی مقتضی آن است که بندگان خود را ملزم به اطاعت او دانند و دیگری را شریک او نسازند و تنها مطیع و تسلیم او باشند و تقوای الهی را رعایت کنند، پس نفس خود را از آنچه ناخوش می‌داند، بازدارند و در عمل به آنچه او دوست دارد ملتزم باشند.

۳-۳-۶- یاد معاد و پرهیز از فریب دنیا و شیطان

در تناسب با هول دریا و خطر آن که نفس انسان را از غرور قدرت و علم رها می‌سازد و این حجاب‌های باطل را کنار می‌زند و انسان غافل را با منطقی فطرت مواجه می‌کند، در آیه سی و سوم به هول اکبر قیامت اشاره کرده است: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاحْشَوْا يَوْمًا لَّا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَالدِّهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ الْوَالِدِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ). برپایی قیامت کبری با تمام صحنه‌های هولناک آن و حسابرسی و ثواب و عقاب، وعده الهی است که بدون هیچ شک و تخلفی رخ

خواهد داد. در آن روز تنها تقواست که سود می‌رساند. تقوای الهی در سایه طاعت و ترک معصیت، و با شکرگزاری و پرهیز از کفر و ناسپاسی تحقق می‌یابد. اخبار از صحنه‌های هولناک روز قیامت و توجه دادن انسان به آن نیز زمینه‌ساز ایجاد و ارتقاء آن است. از این رو در این آیه تصویری از غربت انسان در آن روز ترسیم شده است تصویری که در آن پدر به فرزند و فرزند به پدر نمی‌تواند نفعی رساند، زیرا به حکم (تَفَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ) (البقره: ۱۶۶) تمام وسائل و روابط دنیوی در آنجا از میان می‌رود.

خشیت از روز قیامت، روز انقطاع از تمام اسباب مادی، راهکاری مهم برای نجات انسان از ضلالت است. با توجه به حقانیت وعده الهی، باید از فریب دنیا و تمام جلوه‌های دلفریب آن برحذر بود و دقت نمود تا فریبنده‌ای چون شیطان، انسان را از طاعت الهی و تقوا باز ندارد و به عصیان مشغول نسازد: (فَلَا تُغْرِنَكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يُغْرِنَكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ). پرهیز از فریب دنیا و شیطان خود اسبابی برای تقویت تقوا و خشیت در وجود انسان است. در حالی که از نشانه‌های فریفتگی انسان در دنیا، انکار رستاخیز است، پس انسان منکر عدم تعیین وقت قیامت را با عدم وقوع آن پیوند می‌دهد تا با آسودگی خاطر مشغول عیش دنیوی خود گردد: (وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (یونس: ۴۸)، (و قال: وما يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ \* يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا) (الشوری: ۱۷-۱۸). پس عبارت (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ) در واقع نفی چنین شبهه‌ای است.

### ۳-۳-۷- علم مطلق الهی و فقر علمی انسان

به رخ کشیدن علم فراگیر الهی در برابر دست کوتاه انسانِ محجوب از غیب سبب می‌شود تا حجاب غرور علمی خیالی‌اش کنار رود تا دریابد که در برابر علم الهی، علم و دانشی ندارد؛ بر این اساس در سی و چهارمین آیه می‌فرماید: (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ). علم خداوند متعال به این امور پنجگانه و جز آن، علمی یقینی، قطعی و شامل است. به باور برخی مفسران برای افاده اختصاص علم به این امور پنجگانه به خداوند متعال، فن ایجاز در حد اعجاز در این آیه به خدمت گرفته شده است. این امور پنجگانه در احادیث به مفاتیح الغیب تعبیر شده است و آیه: (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ) (الأنعام: ۵۹)، به آن تفسیر شده است (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۱، ص ۱۳۷). پس علم قیامت تنها نزد خداوند است و اوست که باران را در زمین و مکانی که مقدور و مقرر کرده فرو می‌فرستد و اوست که به موجود در رحم‌ها و ویژگی‌های آن علم دارد، در حالی که انسان حتی آینده نزدیک و کسب فردای خود را نمی‌داند، هم چنان که چگونگی و زمان و مکان مرگ خود را نمی‌داند؛ پس با چنین ضعف و قلت علم چگونه می‌تواند از بزرگترین حادثه جهان آفرینش آگاه باشد؟

### نتیجه‌گیری

قرآن کلام خداوند حکیم است و آموزه‌های حکیمانه آن دستورالعملی برای هدایت و رشد انسان به سوی کمال و نجات او از ضلالت است. اما این انسان است که با حسن اختیار خود در پی حکمت می‌رود و یا با سوء اختیار خود مشتری لهوالحدیث می‌گردد.

حکمت با شکر و توحید پیوند دارد و با خود هدایت و رحمت و فلاح به ارمغان می‌آورد. لهو با جهل و کفر و شرک و ظلم همراه است و با خود عذاب و ضلالت به ارمغان می‌آورد.

معرفت به توحید خالقیت و نیز توحید ربوبیت و نیز درک لزوم و وجوب شکر در برابر رب و مولا در سایه تفکر در نظام آفرینش و نعمت‌های بی‌پایان الهی برای انسان حاصل می‌شود.

هرچند درک وجوب شکر در توان عقل است اما در باب چگونگی آن انسان نیازمند هدایت است و این همان موهبتی است که به لقمان عطا گردید تا وظیفه خود را در برابر نعمت و ولی نعمت بداند. این همان موهبتی است که خداوند به انبیاء داد تا به مردم بیاموزند و همان حکمتی است که در قرآن تجلی یافته است. پس حکمت همان آداب و رسوم بندگی است که در قالب دین و شریعت به انسان عرضه شده است، بر این اساس در سایه انس با قرآن حکیم می‌توان به این حکمت دست یافت.

همه انسان‌ها قادر به کسب حکمت هستند به شرط آنکه خود بخواهند و در پی حکمت بروند. اما برخی اسباب در این مسیر به انسان کمک خواهد کرد، مانند: تفکر در نظام آفرینش، تبعیت از ما انزل الله، توجه به دلالتِ اعتراف به توحید الوهیت، انقطاع از اسباب مادی و ظهور فطرت توحیدی، توجه به صفات الهی به ویژه صفت ربوبیت و رعایت تقوا، یاد معاد و پرهیز از فریب دنیا و شیطان، توجه به علم مطلق الهی و فقر علمی انسان.

مفاهیم آیات مختلف در سوره لقمان همه بر محور "حکمت و چگونگی حصول آن" است، پس سخن از هر یک از این موضوعات: قرآن حکیم و مشتریان حکمت قرآنی و در برابر آن مشتریان لهوالحدیث؛ یا سخن از نظام آفرینش و پدیده‌های شگفت‌انگیزش و تشویق به تفکر در آن؛ یا سخن از لقمان و شایستگی او برای دریافت حکمت و بیان نمونه‌هایی از آموزه‌های حکیمانه او که به جهت وحدت مصدر با آموزه‌های قرآنی هماهنگی دارد؛ و یا تاکید بر اکتسابی بودن حکمت در عین موهبتی بودن آن، و نیز تذکر اسباب حصول حکمت؛ در پیوندی محکم با محور اصلی سوره است و متنی کاملاً منسجم و هماهنگ را پدید آورده است.

### فهرست منابع

- ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغه، قم.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، بیروت.
- ابن عاشور، محمدطاهر (۱۴۲۰)، تفسیر التحرير و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
- استراوس، آنسلم؛ کوربین، جولیت (۱۳۸۷)، اصول روش تحقیق کیفی، نظریه‌مبنایی رویه‌ها و شیوه‌ها، ترجمه بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ایمان، محمدتقی و محمودرضا نوشادی (۱۳۹۰)، «تحلیل محتوای کیفی»، پژوهش، سال سوم، ش ۲، صص ۱۵-۴۴.
- آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- باردن، لورنس (۱۳۷۵ش)، ترجمه ملیحه آشتیانی و محمد یمنی دوزی، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- جوادی آملی، تسنیم تفسیر قرآن کریم، قم: اسراء.
- جوادی آملی، (۱۳۸۵)، قرآن در قرآن، قم: اسراء.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶)، الصحاح، بیروت.
- حسینی همدانی، محمد (۱۴۰۴)، انوار درخشان در تفسیر قرآن، تهران.



راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۷۴)، مفردات الفاظ قرآن، تهران.  
 زحیلی، وهبه (۱۴۱۱)، التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، دمشق: دار الفکر.  
 زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷)، الکشاف، بیروت: دار الکتب العربی.  
 سلطانعلی شاه، سلطان محمد بن حیدر (۱۴۰۸)، بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.  
 شرف الدین، حسین (۱۳۹۳)، سرگرمی و لهو در قرآن کریم، شیعه شناسی، دوره ۱۲، ش ۴۸، صص ۱۰۳-۱۲۶.  
 شعرانی، ابوالحسن (۱۳۸۶)، پژوهش های قرآنی علامه شعرانی، قم: بوستان کتاب.  
 صادقی تهرانی، محمد (۱۴۳۲)، ترجمان فرقان: تفسیر مختصر قرآن کریم، قم: شکرانه  
 طباطبایی، محمد حسین (۱۳۹۰)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.  
 طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو.  
 عضیمه، صالح (۱۳۸۰)، معنا شناسی واژگان قرآن، مشهد: آستان قدس رضوی.  
 علی الصغیر، محمد حسین (۱۴۲۰)، المستشرقون و الدراسات القرآنیة، بیروت: دارالمورخ العربی.  
 فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹)، کتاب العین، قم.  
 فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم.  
 قاسمی، جمال الدین (۱۴۱۸)، تفسیر القاسمی المسمی محاسن التأویل، بیروت: دار الکتب العلمیة.  
 مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، کتاب عدل الهی، قم، انتشارات صدرا، چاپ یازدهم، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۸۷.

Hsieh, Hsiu- Fang & Shanon, Sara E. (2005), "Three Approaches to Content Analysis", **Qualitativr Health Research**, vol. 15, No.9, CA: Sage Publications.

Wilkinson, D. & Brimingham, P. (2003). Using Research Instrument: A Guide For Researchers. London: Routledge.